

به نام خدای مهربان



## از رؤیا تا واقعیت

زندگی و مبارزات مارتین لوترکینگ

آلن سی \_ مک لین

ترجمه‌ی محمدمین باباریع



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه‌ی پایه‌ها دانسته شده است.



دفتر و فروشگاه مرکزی:  
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۱  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳  
کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ • سامانه‌ی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳  
@ghasedakbooks • www.zekr.co

### از رؤیا تا واقعیت

نویسنده: آلن سی. مک لین

ترجمه‌ی امین باباربع

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۴۱۲

چاپ دوم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۴۴۲-۵

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۳۰-۶

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای

موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

چاپ دوم

سرشناسه: مک لین، آلن سی. Mclean, Alan C.

عنوان و نام پدیدآور: از رویا تا واقعیت: زندگی و مبارزات مارتن لوتر کینگ

نویسنده آلن سی مک‌لین: ترجمه‌ی امین باباربع.

مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۴۸ ص: مصور.

فروست: نوجوان و سیاست. آزادی‌خواهان بزرگ جهان.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۴۴۲-۵ / وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Martin Luther King C ۲۰۰۸

موضوع: کینگ، مارتن لوتر، ۱۹۲۹ - ۱۹۶۸ م. - سرگذشت‌نامه

موضوع: سیاهان ایالات متحده - تاریخ

شناسه افزوده: باباربع، امین، ۱۳۶۴، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ م ۷ ک ۹ ۹۷/۱۸۵ E

رده‌بندی دیویی: ۳۲۲/۴۰۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۴۱۰۲

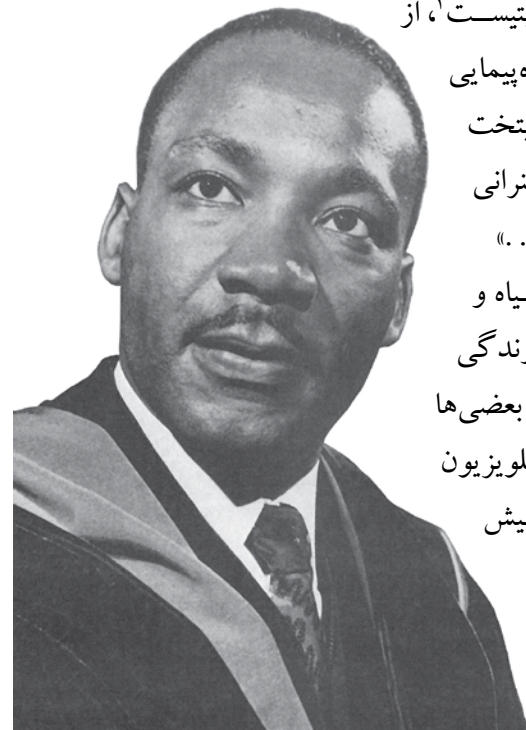
## بخش اول

### مردی از آلاباما

در سال ۱۹۶۳ میلادی یک کشیش باپتیست<sup>۱</sup>، از آلاباما-ایالتی جنوبی در ایالات متحده-راه‌پیمایی ۲۵۰ هزار نفری را به سمت واشینگتن، پایتخت آمریکا، رهبری کرد. در آن‌جا سخنرانی معروفی کرد و گفت: «من رؤیایی دارم...» او در فکر روزی بود که مردم چه سیاه و چه سفید در صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنند. راه‌پیمایان او را تشویق می‌کردند. بعضی‌ها فریاد می‌زدند. سخنرانی او روی آنتن تلویزیون در تمامی دنیا پخش می‌شد. این کشیش مشهور شد و میلیون‌ها نفر او را دوست داشتند.

اما هنوز هم عده‌ای از او متنفر

۱. Baptist: فرقه‌ای از مسیحیان (پروتستان‌های انجیلی) - م.



بودند. کمتر از پنج سال بعد از سخنرانی اش در شهر واشینگتن، او به ضرب گلوله کشته شد. وقتی مردم خبر ترور او را شنیدند، غم و اندوه فراوانی همه را فرا گرفت - که البته با نوعی خشم آمیخته بود. سیاه‌پوستان در شهرهایی مثل شیکاگو و واشینگتن شورش کردند. ساختمان‌ها را به آتش کشیدند و با پلیس درگیر شدند و عده‌ی زیادی از سیاهان در این شورش‌ها کشته شدند.

۱۵ سال بعد از مرگ این کشیش، دولت آمریکا روز تولد او را تعطیل ملی اعلام کرد. امروزه از او به عنوان یکی از مهم‌ترین آمریکایی‌های قرن بیستم یاد می‌شود.

اما به راستی...

این مرد که بود؟ چرا عده‌ی زیادی او را دوست داشتند؟ چرا عده‌ای از او متنفر بودند؟  
نام این مرد مارتین لوتر کینگ بود.



اعلام روز تولد مارتین به عنوان تعطیلی ملی آمریکا توسط بوش پدر

## بخش دوم

### آتلانتا گهواره‌ی رشد

مارتین لوتر کینگ در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۹ میلادی در شهر آتلانتای ایالت جورجیا به دنیا آمد. پدرش کشیش یک کلیسای محلی بود. خانواده‌ی کینگ<sup>۱</sup> فقیر نبودند و در ناحیه‌ی بسیار خوب و مرفه آتلانتا زندگی می‌کردند. آن‌ها برای یک زندگی آسوده و راحت ثروت کافی در اختیار داشتند. وقتی مارتین از دوران کودکی خود یاد می‌کرد، یک خانواده‌ی دوست‌داشتنی و همسایگانی صمیمی را به خاطر می‌آورد.

اما کینگ‌ها سیاه بودند و در ایالات جنوبی، سیاهان از داشتن حق و حقوق مساوی با سفیدپوستان محروم بودند. سیاه و سفید در دنیای کاملاً متفاوت از هم زندگی می‌کردند. در ایالات جنوبی، سیاهان باید در قسمت عقب اتوبوس می‌نشستند. آن‌ها حق نداشتند کنار سفیدپوست‌ها بنشینند. اکثر رستوران‌ها و غذاخوری‌ها به روی سیاهان بسته بود و برای کودکان سیاه‌پوست مدارس متفاوت و مجزا از سفیدپوستان وجود داشت. این نوع جداسازی سیاه و سفید از یک‌دیگر را تبعیض

1. King

نژادی<sup>۱</sup> می‌نامیدند.

«تبعیض نژادی صحیح نیست، اما اوضاع بهتر می‌شود. افکار سفیدپوستان تغییر می‌کند. سیاهان باید صبور باشند و منتظر بمانند. تغییر به وجود می‌آید.»

این‌ها سخنان پدر مارتین بود. مارتین جوان با نظر پدرش موافق نبود. او دیگر نژادپرستی<sup>۲</sup> را درک کرده بود. وقتی خیلی بچه بود با پسرک سفیدپوست همسایه‌ی روبه‌رو بازی می‌کرد. زمانی که مارتین به مدرسه رفت تا مدت‌ها دنبال دوست خود گشت، اما او در مدرسه‌ی مارتین نبود. بعد از مدرسه به خانه‌ی دوستش رفت. مادر آن پسر گفت که مارتین دیگر حق ندارد با دوست خود بازی کند، چرا که او سیاه است و دوستش سفید.

آن روز، مارتین با گریه به خانه برگشت. او ماجرا را برای مادرش تعریف کرد و مادر گفت: «این مهم نیست که دیگران چه فکر می‌کنند. تو به خوبی هر کس دیگری هستی و این را هیچ‌وقت فراموش نکن.» مارتین هیچ‌گاه سخنان مادرش را فراموش نکرد، اما همیشه شاهد رفتار بد و دور از انسانیت سفیدپوستان با سیاهان در آتلانتا بود. یک روز مارتین در حال قدم زدن در شهر بود و داشت به طرف خانمی سفیدپوست می‌رفت. ناگهان آن زن ضربه‌ای به صورت مارتین نواخت. شخصی از او پرسید: «چرا به این پسرک سیلی زدی؟»

آن زن پاسخ داد: «این پسرک سیاه حرام‌زاده پایش را روی کفش من گذاشت.»

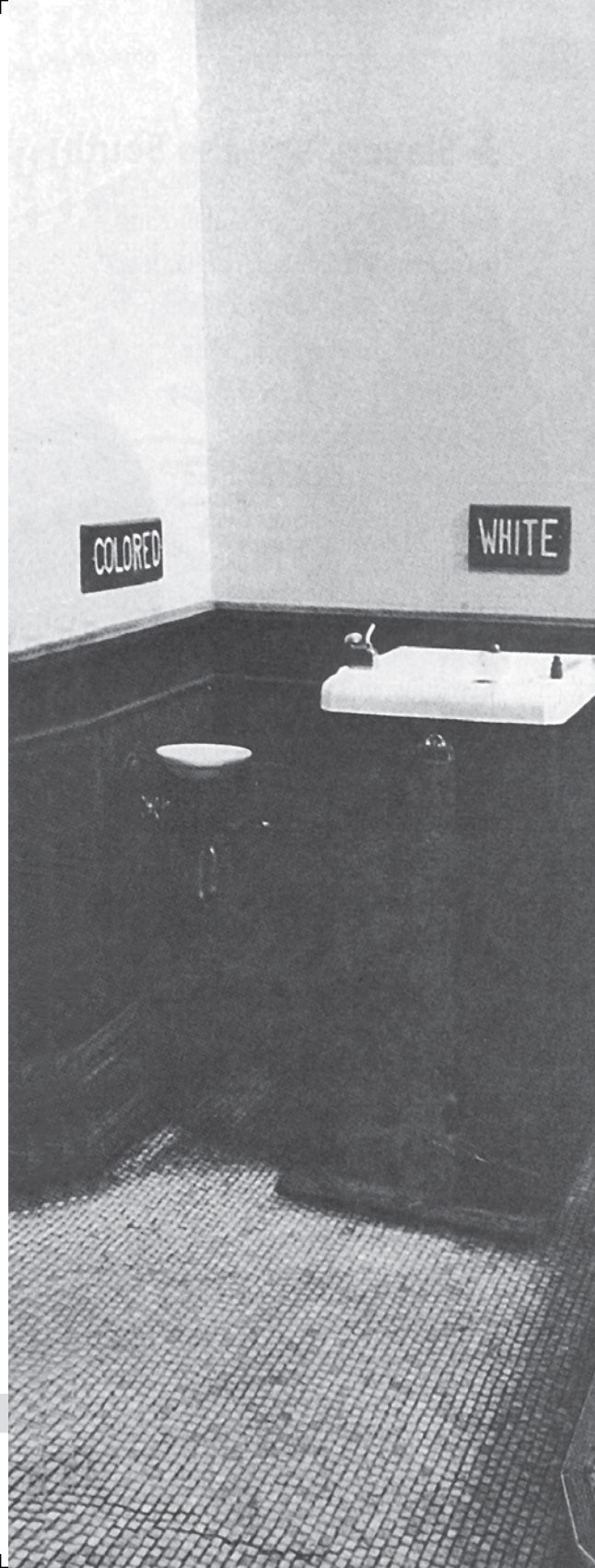
---

2. Segregation

1. Racism

سیلی آن زن مارتین را آزرده. اما چیزی که بیشتر او را رنجاند نامی بود که آن زن به مارتین داده بود: «پسرک حرام‌زاده.»

وقتی مارتین به دبیرستان رفت، سخنرانی در جلوی جمعیت را شروع کرد. او هم‌چنین عادت داشت در کلیسا سخنرانی کند، اما در مدرسه بیشتر راجع به لزوم تغییرات برای سیاهان در ایالات جنوبی سخن می‌گفت. وقتی مارتین ۱۴ سال داشت، در رقابت‌های مهارت سخنوری و سخنرانی نفر اول شد. او برای گرفتن جایزه‌اش به واشینگتن رفت. در راه بازگشت به آتلانتا، مرد سفیدپوستی سوار اتوبوس آن‌ها شد. اتوبوس پر شده



بود و راننده از مارتین خواست تا جایش را به آن سفیدپوست بدهد، اما مارتین نپذیرفت. چرا باید او از جای خودش می‌گذشت و آن را به دیگری می‌داد، فقط به خاطر این که آن مرد سفیدپوست بود؟ راننده‌ی اتوبوس عصبانی شد و به مارتین ناسزا گفت. دست آخر مارتین از جای خودش گذشت؛ چرا که نمی‌خواست برای مری‌اش که همراه او بود مشکلی پیش آید. او دوست نداشت از سفیدپوستان متنفر باشد، اما این کار بسیار مشکل بود. می‌دانست اوضاع از آن‌چه هست بهتر نمی‌شود، مگر این که سیاهان حاضر شوند برای دفاع از حقوقشان مبارزه کنند.

## بخش سوم

### بردگی و ایالات جنوبی

در سال ۱۹۲۹ میلادی، یعنی درست زمانی که مارتین لوتر کینگ در آتلانتا به دنیا آمد، اکثر سیاه‌پوستان آمریکا در ایالات جنوبی زندگی می‌کردند. زندگی سیاهان نسبت به سفیدپوستان از هر لحاظ در وضعیت و شرایط پایین‌تر و پست‌تری قرار داشت. آن‌ها فقیرتر بودند، در خانه‌های بدتری زندگی می‌کردند و حتی طول عمرشان هم کوتاه‌تر بود. در اکثر ایالات جنوبی، سیاهان حق رأی نداشتند. شماری از سیاهانی که تا سال ۱۹۲۹ میلادی در این ایالات جنوبی زندگی می‌کردند، برده‌ی



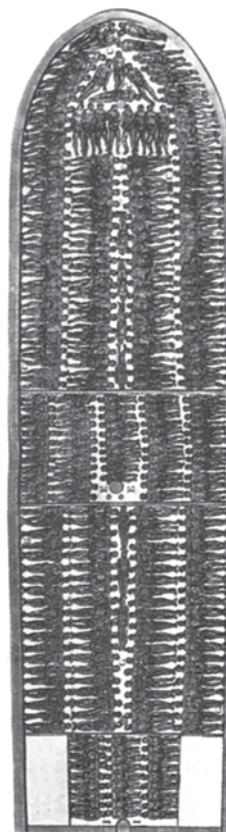
سفیدپوستان بودند و به اربابان سفید خود تعلق داشتند. با آن‌ها مثل اشیاء رفتار می‌شد، نه مثل انسان. برده‌ها قابل خرید و فروش بودند؛ همان‌طوری که خانه

یا زمین قابل خرید و فروش بود.

بردگی چیز تازه‌ای نبود، هزاران سال پیش در روم و آتن انسان‌ها برده بودند. آن‌ها یا روی زمین یا در خانه‌های ثروتمندان کار می‌کردند.



اما در قرن شانزدهم میلادی، مردم از کشورهای مثل انگلستان، اسپانیا و پرتغال شروع به مهاجرت به سمت شمال و جنوب آمریکا کردند. مردان و زنان آفریقایی را از خانه و سرزمین خود جدا کردند و به آمریکا فرستادند تا روی زمین‌های کشاورزی یا جاده‌ها کار کنند. در طی سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی، کشتی‌های اروپایی بیش از ۱۲ میلیون برده را از آفریقا به آمریکای شمالی و جنوبی منتقل کردند. انبوهی از جمعیت برده‌ها در کشتی‌ها به سر می‌بردند. این در حالی بود که نه غذای کافی داشتند و نه آب کافی. حتی گاهی جمعیت زیاد به آن‌ها اجازه‌ی تنفس هم نمی‌داد و میان انبوه



انسان‌ها جان می‌سپردند. به این ترتیب، هزاران نفر از آفریقایی‌ها در همان کشتی‌های برده‌داران کشته می‌شدند.

وقتی برده‌های آفریقایی به آمریکا می‌رسیدند، به کشاورزان فروخته می‌شدند. در اغلب موارد، افرادی که عضو یک خانواده بودند برده‌ی اربابان مختلفی می‌شدند و در نتیجه تا پایان عمر هیچ‌گاه نمی‌توانستند یک‌دیگر را ملاقات کنند. بیشتر برده‌ها به زمین‌داران ناحیه‌ی جنوبی فروخته می‌شدند و روی زمین‌های کشاورزی بزرگ کار می‌کردند.

کار آن‌چنان سخت و سنگین بود که اکثر برده‌ها بعد از چند سال می‌مردند. اگر برده‌ای تلاش می‌کرد فرار کند، شلاق می‌خورد و گاهی هم کشته می‌شد.

بسیاری از برده‌ها بر ضد اربابان خود جنگیدند. در سال ۱۷۹۱ میلادی، برده‌ای به نام توساینت لوورتور<sup>۱</sup> ارتشی از سیاهان را بر ضد سربازان فرانسوی در جزیره‌ی هائیتی رهبری کرد. توساینت در یک زندان فرانسوی درگذشت، اما در سال ۱۸۰۴ میلادی، هائیتی



1. Toussaint L'Ouverture